

آفتاب در میان سائے

تفسیری نواز داستان اوّل مشنوی

(پادشاه و کنیزک)



دکتر محمد خدادادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آفتاب در میان سایه

تفسیری نو از داستان اوّل مثنوی

(پادشاه و کنیزک)

نوشته

دکتر محمد خدادادی

عضو هیأت علمی دانشگاه یزد



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۸

سرشناسه: خدادادی، محمد، ۱۳۵۹ -
 عنوان و نام پدیدآور: آفتاب در میان سایه: تفسیری نو از داستان اول مثنوی (پادشاه و کتیزک) /
 نوشته محمد خدادادی
 مشخصات نشر: تهران: اطلاعات ۱۳۹۸
 مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص.:
 شابک: 978-600-435-129-4
 وضعیت فهرست نویسی: فیا
 یادداشت: کتابنامه: ص ۱۵۵
 موضوع: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد ۶۰۴-۶۷۴ق. مثنوی. دفتر اول. برگزیده - نقد و تفسیر
 موضوع: شعر فارسی - قرن ۷ق. - تاریخ و نقد
 شناسه افزوده: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد ۶۰۴-۶۷۴ق. مثنوی. دفتر اول. برگزیده - شرح
 شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
 رده بندی کنگره: PIR ۵۳۰۱
 رده بندی دیویی: ۸۱۳/۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۵۹۵۱۵



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان دکتر مصدق، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
 تلفن: ۲۹۹۹۳۳۵۵-۲۹۹۹۳۳۴۲
 تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۳۴۲
 فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۳۸۶
 فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

آفتاب در میان سایه

نوشته دکتر محمد خدادادی

صفحه آرا: زهره حلوانی
 طراح جلد: رضا گنجی
 حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات
 چاپ اول: ۱۳۹۸
 شمارگان: ۵۲۵ نسخه

قیمت: ۲۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۵-۱۲۹-۴ ISBN: 978-600-435-129-4

Printed in Iran همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

تقدیم به پیشگاه

ذات نورانی قطب عالم امکان

انسان کامل، امام زمان (ارواحنا فداه)

دید شخصی، فاضلی پُر مایه‌ای
آفتابی در میان سایه‌ای
سایه او جو که سایه ایزد است
سایه چه، خورشید بُرجِ سرمد است
در بشر روپوش کرده است آفتاب
فهم کن، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ
مثنوی مولوی

فهرست

پیشگفتار.....	۱۱
خلاصه داستان پادشاه و کنیزک.....	۱۵
مآخذ داستان.....	۱۶
نگاه تأویلی شارحان به داستان.....	۲۲
حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی و خریدن پادشاه کنیزک را.....	۲۵
عدم تحقق کمال مطلق در امور مادی.....	۲۶
توکل و اعتماد به حق.....	۲۷
قضای الهی.....	۲۹
توجه به دعا و شرایط آن.....	۳۲
رؤیا و اهمیت آن در عرفان.....	۳۵
تفاوت اولیای الهی با دیگران.....	۳۷
تفاوت خیالات اولیای الهی با دیگران.....	۴۱
ادب در برابر حق و پیران ربّانی.....	۴۳
نیاز به صبر برای وصول به پیران ربّانی.....	۵۲

- ۵۳..... دیدار پیر، جواب هر سؤال.....
- ۵۶..... عشق.....
- ۵۷..... ۱. عشق، وسیله پی بردن به اسرار الهی.....
- ۶۷..... ۲. عشق مجازی، پل رسیدن به عشق حقیقی.....
- ۷۰..... ۳. بی کرانگی عشق.....
- ۷۲..... شمس تبریزی / انسان کامل.....
- ۸۴..... وقت.....
- ۸۶..... همه مثنوی، وصف شمس (پیر ربّانی) است.....
- ۸۷..... اسرار گویی در ضمن حکایات.....
- ۹۰..... استعداد وجودی سالکان.....
- ۹۴..... دشواری درمان دردهای روحی.....
- ۹۶..... درمانگری اولیای الهی و پیران ربّانی.....
- ۹۷..... فواید رازداری در سلوک.....
- ۱۰۰..... حقانیت وعده های مردان حق.....
- ۱۰۳..... نکوهش توهم عشق.....
- ۱۰۵..... تغییر نماد مرد زرگر در هنگام مرگ.....
- ۱۰۹..... این جهان کوه است و فعل ما ندا.....
- ۱۱۰..... زودگذر بودن توهم عشق.....
- ۱۱۱..... عشق به خدا امکان پذیر است.....
- ۱۱۲..... دلیل اضافه کردن قتل زرگر به داستان، توسط مولوی.....
- ۱۱۳..... ۱. نگاه نمادین به داستان.....
- ۱۱۴..... ۲. اثبات ولایت انسان کامل.....
- ۱۲۱..... فعل انسان کامل، فعل خداست.....
- ۱۲۸..... اشاره به داستان خضر (ع) و موسی (ع).....

۱۳۵.....	پاکی اولیای حق (نیکِ بد نما)
۱۴۴.....	کار پاکان را قیاس از خود مگیر
۱۵۵.....	منابع و مأخذ
۱۶۱.....	فهرست آیات
۱۶۳.....	فهرست احادیث
۱۶۵.....	نمایه

پیشگفتار

مثنوی معنوی، سرشار از داستان و حکایت است، اما جناب مولوی، به هیچ روی، قصد داستان‌پردازی و قصه‌گویی ندارد. هدف او از بیان داستان و حکایت، آن است که مفاهیم متعالی مورد نظر خود را به دیگران منتقل سازد. بنابراین، کسانی که تنها به ظاهر داستانهای مثنوی توجه می‌کنند، هرگز به حقیقت آن، پی نمی‌برند؛ چنان‌که خود مولوی می‌گوید:

ای برادر قصه چون پیمانه‌ای است معنی اندر وی، مثال دانه‌ای است
دانه معنی بگیرد مردِ عقل ننگرد پیمانه را گر گشت نقل

داستان «پادشاه و کنیزک» که اولین داستان مثنوی معنوی است، راز و رمزهای فراوانی در خود نهفته دارد. مولانا در این داستان، بسیاری از موضوعات برجسته مورد نظر خود را اشاره‌وار مطرح کرده و در ادامه مثنوی، به صورت مفصل‌تر، به آنها پرداخته است. به عبارت دیگر، داستان اول مثنوی، مدخلی است که می‌توان سرنخ اکثر تفکرات برجسته مولوی را در آن، مشاهده کرد.

مفاهیمی همچون: عشق و مراتب آن، پیر و مراد، ولایت، انسان کامل،

شمس تبریزی، فناء فی الله، توکل، قضا و قدر، ذکر و دعا، رؤیای صادقه، خیال، ادب، طلب، صبر، وقت، رازداری و دهها موضوع دیگر که در زمره اصلی‌ترین تعالیم مولانا به شمار می‌روند، در ضمن این داستان مطرح شده‌اند.

از دیرباز تاکنون در بین شارحان مثنوی، دربارهٔ تفسیر این داستان، اختلاف نظرهایی وجود داشته است. برخی، اصلی‌ترین شخصیت داستان را کنیزک و برخی دیگر، محوری‌ترین شخصیت را پادشاه در نظر گرفته‌اند. اما به نظر نگارنده، کلیدی‌ترین شخصیت این داستان، طیب یا حکیم روحانی است و مولانا در همین نخستین داستان مثنوی، در صدد پی‌ریزی و معرفی شخصیتی است که در تمام آثارش او را می‌ستاید.

حکیم روحانی در این داستان، رمزی است از پیر ربّانی و ولی حق یا انسان کامل. همان کسی که از دیدگاه مولانا، مظهر ذات و صفات الهی و فانی و باقی در اوست. چنین کسی، موصوف به صفات الهی است و تمام افعالش، تجلّی فعل الهی و عین صواب است.

متأسفانه در اکثر شروحنی که بر مثنوی معنوی نوشته شده است، توجّه به بیت است. یعنی شارحان، مثنوی را به صورت بیت به بیت شرح و معنی می‌کنند و مشکلات لغوی و مفهومی آن را توضیح می‌دهند؛ در حالی که برای درک صحیح دیدگاههای مولانا، شایسته است که با یک نگاه کل‌نگر به مثنوی و مجموعهٔ ابیات هر قسمت، نگریم. توجّه به این نکته لازم است که تفسیر مثنوی مولوی، کاری متفاوت با شرح و تحلیل دیوان امثال مسعود سعد و انوری است.

در اثری که پیش رو دارید، سعی شده است که علاوه بر توجّه به معانی ابیات، با نگاهی کل‌نگرتر به مفاهیم موجود در این داستان پرداخته شود و موضوعات مورد نظر مولوی، تا حد امکان، به صورت جداگانه

- و البته بدون آنکه توالی ابیات به هم بریزد - مورد بررسی قرار گیرد. علاوه بر این، سعی شده تا با عنایت به دیدگاههای کُلّی مولوی، که در سرتاسر مثنوی او موج می‌زند، به این سؤال پاسخ داده شود که چرا مولوی، برخلاف منابع کار خود، قتل زرگر را به این داستان اضافه کرده است. همچنین، تلاش شده که به دیدگاههای شمس تبریزی و تأثیر آنها بر اندیشه مولوی پرداخته شود، کاری که جای خالی آن در تمام شروحنی که تاکنون بر مثنوی نگاشته شده است، احساس می‌شود.

امید که با «عنایات حق و خاصان حق»، این اثر مختصر، بتواند در مسیر تبیین و تفسیر اندیشه‌های والای مولوی، مؤثر و سودمند باشد.

محمد خدادادی

یزد - بهار ۱۳۹۸

خلاصه داستان پادشاه و کنیزک

این حکایت، نخستین داستان مثنوی معنوی مولوی است و قرار گرفتن این داستان در پیشانی مثنوی هم بی حکمت نیست. مولوی در ضمن این داستان، بسیاری از عقاید خود را به صورت اشاره وار مطرح می نماید و در ادامه مثنوی، آنها را به صورت مفصل شرح و تبیین می کند. خلاصه این داستان مثنوی از این قرار است که روزی پادشاهی، کنیزی را می بیند، بر او عاشق می شود و با او ازدواج می کند، اما پس از اندک زمانی، کنیزک بیمار می گردد و معالجه اطبای برجسته دربار نیز کارگر نمی افتد و حال کنیز روز به روز، بدتر می شود.

پادشاه که اوضاع را این چنین می یابد، دست به دعا برمی دارد و از خداوند یاری می طلبد. در خواب به او می گویند که طیبی روحانی، برای مداوا به او مراجعه نموده و مشکل او را حل خواهد کرد.

با ورود طیب روحانی و ملاقاتش با پادشاه، پادشاه درمی یابد که گم شده اصلی او همین طیب روحانی بوده نه آن کنیز، اما به هر حال،

داستان ادامه می‌یابد و طیب روحانی با معاینه کنیز درمی‌یابد که مشکل اصلی او دل‌بستگی شدیدش به زرگری سمرقندی است.

پادشاه، به توصیه طیب روحانی، زرگر سمرقندی را به حضور فرامی‌خواند و کنیز را به ازدواج او درمی‌آورد تا سلامت خود را بازیابد. آنگاه، با خوراندن زهر به زرگر، باعث می‌شوند که چهره او زشت و دیگرگون شود و کنیز علاقه خود را به آن مرد زرگر از دست بدهد. با مرگ مرد زرگر، کنیز به کلی آن عشق و علاقه را به فراموشی می‌سپرد و به صورت کامل از غمها و رنجها خلاصی می‌یابد.

قسمت انتهایی این داستان، یعنی زهر دادن پادشاه و طیب روحانی به زرگر، از مناقشه‌برانگیزترین مباحث مثنوی است و جالب آنجاست که این داستان به این شکل در هیچ‌یک از منابع و مآخذ کهن، روایت نشده است و بر ساخته خود مولانا است. یعنی مولوی، بنا به دلایلی، به قصد، خواسته است که داستان را این‌گونه ترتیب داده و به پایان برساند.

سؤالی که وجود دارد آن است که چرا مولانا داستانی را که می‌شد بدون مناقشه و مباحث شبهه‌انگیز به پایان برد، به این صورت تغییر داده است؟ چه مسئله مهمی را می‌خواسته بگوید که برای آن، مجبور شده در داستان، عملی خلاف شرع را به پادشاه و طیب روحانی که هر دو از شخصیتی مثبت و برجسته برخوردارند، نسبت بدهد؟

قبل از اینکه به این سؤال پاسخ دهیم، نگاهی بیندازیم به مآخذ این داستان که مولوی در هنگام سرودن این حکایت به آنها نظر داشته است.

مآخذ داستان

ظاهراً چهار حکایت را می‌توان از مآخذ این داستان مثنوی به شمار آورد: حکایتهایی از کتابهای فردوس الحکمه، چهار مقاله، اسکندرنامه

و مصیبت‌نامه. از این چهار حکایت، دو حکایت جنبه طبّی دارد و دو حکایت جنبه حکمی و عرفانی.

کتاب فردوس‌الحکمه از مهم‌ترین کتابهای طبّی نوشته شده در قرن دوم هجری و قدیمی‌ترین کتاب جامع طبّی در تمدن اسلامی است که توسط علی بن ربّین طبری به زبان عربی تألیف شده است. در این کتاب، حکایتی وجود دارد که داستان مولوی شباهتهای فراوانی با آن دارد.

داستان از این قرار است که تنها فرزند یکی از پادشاهان روم به یکی از زنان پدر خود، دل می‌بازد و البته جرأت بیان این موضوع را ندارد و به همین دلیل، بیمار می‌شود. تلاش پزشکان برای معالجه وی سودی نمی‌بخشد. سرانجام، طبیب برجسته‌ای بر بالین او حاضر می‌شود و نبض جوان را در دست می‌گیرد. در این هنگام، زنی از کنار بالین جوان رد می‌شود و طبیب تغییری ناگهانی در نبض او احساس می‌کند و درمی‌یابد که بیماری او باید ربطی به یکی از زنان دربار داشته باشد. به همین دلیل، دستور می‌دهد نام زنان دربار را یکی‌یکی بالای سر او ذکر کنند. زمانی که نام آن زن به‌خصوص که جوان عاشق او بود، برده می‌شود، ضربان نبض جوان، شدّت می‌گیرد. طبیب، پس از پی بردن به علت بیماری، با پادشاه صحبت می‌کند و می‌گوید تنها راه معالجه پسر آن است که آن زن را طلاق دهد و به ازدواج پسر آن درآورد. پادشاه نیز که تنها همین پسر را دارد با رضایت قلبی به این توصیه طبیب عمل می‌کند و پس از اندک زمانی، جوان سلامت خویش را باز می‌یابد.^۱

اگرچه حکایت مثنوی تا حدود زیادی به این روایت شبیه است، اما تفاوت‌های بسیاری نیز با آن دارد. می‌توان گفت که شاید مولوی در

۱. ابوالحسن علی بن سهل ابن ربّین طبری، فردوس‌الحکمه فی الطب، تصحیح محمد زبیر الصدیقی، اوقاف نی. جی. غب، برلین، مطبع آفتاب، ۱۹۲۸م، ص ۵۳۸.

شکل‌گیری هسته اصلی داستان خود، به این روایت نظر داشته است، اما تغییرات بسیاری در آن صورت داده و عناصر داستان را هر طور که خود خواسته دیگرگون کرده است. به‌خصوص پایان‌بندی داستان مولوی از جمله این تفاوت‌هاست، و چنان‌که عرض شد، وی می‌خواهد از این پایان‌بندی، نتایج خاصی بگیرد.

مأخذ دیگری که مطمئناً مولوی برای سرودن این داستان به آن نظر داشته است، حکایت معالجه خواهرزاده قابوس - پادشاه گرگان^۱ - توسط ابن‌سیناست که نظامی عروضی در مقالت چهارم از چهارمقاله خود که در مورد علم طب است، آن را روایت کرده است.

روایت چهارمقاله به این صورت است که خواهرزاده پادشاه به بیماری سختی دچار می‌شود و اطبا از معالجه او عاجز می‌شوند. در این هنگام، ابن‌سینا بر بالین او حاضر می‌شود و درمی‌یابد که بیماری او از عشق است. پس، ابن‌سینا نبض او را می‌گیرد و از مردی که همه محله‌های گرگان را می‌شناسد می‌خواهد که نام محله‌ها را بر بالین او بر زبان آورد.

نبض آن جوان با شنیدن نام‌هایی که به هر نوع با معشوقش در ارتباط است، تندتر می‌جهد و به این ترتیب، ابن‌سینا، نام محله، کوی، سرا و حتی نام شخصی را که آن جوان بر او عاشق شده است درمی‌یابد و با همکاری پادشاه ترتیبی می‌دهد که آن دو با هم ازدواج کنند. در پی این وصلت، آن جوان، سلامت خویش را باز می‌یابد.^۲

بین این حکایت و داستان مثنوی نیز شباهت‌های زیادی وجود دارد،

۱. البته از نظر تاریخی، هنگامی که بوعلی سینا به گرگان می‌رسد، قابوس بن وشمگیر وفات یافته است، اما در اصل این داستان و ماجرای طبابت ابن‌سینا تردیدی نیست.

۲. احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، تصحیح محمد قزوینی، به اهتمام محمد معین، چاپ چهارم، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱-۱۲۲.

خصوصاً در گرفتن نبض جوان توسط بوعلی و نام بردن یکی یکی محله‌ها و سراهای شهر تا رسیدن به نام معشوق. اما داستان زهر دادن و کشتن معشوق، مطلبی است که در هیچ کدام از این دو منبع یعنی فردوس الحکمه و چهارمقاله وجود ندارد.

اما داستان زهر خوراندن به زرگر و دلسرد کردن محبت کنیز نسبت به او را مولوی باید از نظامی و یا عطار اخذ کرده باشد. البته باز هم بین روایت نظامی و عطار اختلاف وجود دارد. در ادامه این دو روایت نیز به صورت اشاره وار بیان می‌شوند.

نظامی گنجوی در منظومه اقبال‌نامه خود، داستان عشق ارشمیدس به کنیزک چینی را به نظم درآورده است. داستان از این قرار است که ارشمیدس از شاگردان باهوش و با استعداد ارسطوست و منظور اسکندر. اسکندر به دلیل شایستگی‌هایی که در ارشمیدس می‌بیند کنیزی زیبارو به او هدیه می‌کند. ارشمیدس چنان شیفته این کنیز می‌شود که دیگر در درس استاد خود - ارسطو - حضور نمی‌یابد. ارسطو وقتی از موضوع آگاه می‌شود، از ارشمیدس می‌خواهد تا کنیز را نزد او بفرستد تا ببیند چه جمالی، عقل از کف شاگردش ربوده است.

ارسطو، شربتی مخصوص به خوردن کنیز می‌دهد. بر اثر خوردن آن شربت، اخلاطی از بدن کنیز خارج می‌شود. پس از این اتفاق، کنیز زیبایی خود را از دست داده، زشت می‌گردد. ارسطو، اخلاط خارج شده از بدن کنیز را در تشتی پنهان می‌کند و از ارشمیدس می‌خواهد که برای بردن معشوق خود، بیاید. ارشمیدس با دیدن آن کنیز زشت، از استاد سراغ معشوق زیبای خود را می‌گیرد. ارسطو در پاسخ او، دستور می‌دهد تا اخلاط خارج شده از بدن کنیزک را به او نشان بدهند. سپس، او را متنبه می‌سازد که تو عاشق اینها بودی و حال که این اخلاط، از بدن او خارج

شده است، کنیز را «زنِ زشت» خطاب می‌کنی. به این ترتیب، ارشمیدس را از عشق مجازی به سمت کسب حکمت و معرفت، سوق می‌دهد.^۱

این قسمت داستان که ارسطو به کنیز شربتی خاص می‌خوراند و او را زشت می‌کند تا ارشمیدس از مهر او دل برکند و بداند که جمال او بقایی ندارد، تا حدودی با داستان زهر خوراندن طیب روحانی به زرگر و زشت گردانیدن روی او و کم شدن مهر کنیز به این واسطه، شبیه است. اما در این داستان نیز خبری از مسموم کردن و قتل نیست.

در مصیبت‌نامه عطار نیشابوری، در مقاله‌ی خامسه و العشرون، نیز داستانی مشابه همین داستان اسکندرنامه وجود دارد و ممکن است که مولوی، هنگام سرودن داستان خود، به این روایت عطار نیز نظر داشته است.

حکایت مصیبت‌نامه عطار، داستان شاگردی است که عاشق کنیز زیباروی استاد خود می‌شود و به همین دلیل، بیمار گشته و از ادامه تحصیل باز می‌ماند. استاد که موضوع را درمی‌یابد داروی مسهلی به کنیز خود می‌دهد و کنیز دچار نوعی خونریزی زنانه می‌شود و زیبایی خود را از دست می‌دهد. استاد این خونهای آلوده را در تشتی پنهان می‌دارد. آنگاه، شاگرد را می‌خواند و کنیز خود را که دیگر زشت شده است به او نشان می‌دهد؛ شاگرد با دیدن روی نازیبای کنیز، از او دل برمی‌دارد. در این هنگام، استاد دستور می‌دهد که آن خونهای کنیز را به شاگرد نشان بدهند و به او می‌گویند که تو عاشق اینها بودی! و به این ترتیب، شاگرد از عشق کنیزک رها شده و بر سر تعلیمات خود برمی‌گردد.^۲

۱. ر.ک: الیاس بن یوسف نظامی، اقبال‌نامه، به تصحیح برات زنجانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۹-۳۱.

۲. ر.ک: فریدالدین عطار نیشابوری، مصیبت‌نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۹۲، ص ۳۳۰-۳۳۲.

چنان که مشاهده می شود، این داستان، مشابه همان داستان اسکندرنامه نظامی است، بدون ذکر اسامی و با مقداری اندک جابجایی در عناصر داستان. شباهت داستان مثنوی با این داستان عطار هم در زشت نمودن روی کنیزک با خوراندن دارو به اوست.

همان گونه که مشهود است، اگر چه شباهتهایی بین حکایت مثنوی با این چهار روایت وجود دارد، اما داستان مثنوی در مجموع ساخته و پرداخته ذهن خود مولوی است و نمی توان هیچ یک از این حکایتها را مأخذ اصلی این داستان مثنوی دانست. همان گونه که عرض شد، مولوی این حکایت را طوری طراحی کرده است که بعداً بتواند نظریات و آرای خود را به بهانه این حکایت و اتفاقات موجود در آن، بیان نماید.

مولوی، چنان که خود بارها می گوید، خیلی در بند ظاهر داستان و داستان گویی نیست و حکایت، تنها دستمایه ای است که او به وسیله آن، سخنان و آرای خود را بیان نماید. بنابراین، در داستانهای مثنوی، نباید خیلی به دنبال اتفاقات تاریخی و مستند بود؛ بلکه باید دانست که حکایت، چون پیمانه ای است که باید معنای موجود در این پیمانه را دریافت و اگر اندکی ظاهر پیمانه تغییر یافت، به آن توجهی نکرد:

ای برادر قصه چون پیمانه ای است معنی اندر وی مثال دانه ای است
دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را گر گشت نقل^۱
آری، هدف مولانا، داستان گویی و داستان پردازی نیست. بنابراین، برای درک آرا و اندیشه های او، باید به لایه های زیرین روایات، که همان اغراض پنهان اوست که در پس هر داستان بیان داشته، پی برد.

۱. جلال الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد. الین. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ۲، ب ۳۶۲۲-۳۶۲۳.